

## در گرامی‌داشت یاد و خاطره‌ی بلند‌هدایت سلطان‌زاده

...

درباب شخصیت، زندگی و مبارزه‌ی هدایت بسیار می‌توان گفت: از مشارکتش در تهیه روزنامه دیواری در سال‌های دبیرستان در اواخر دهه‌ی سی شمسی تا حضورش در مکتب تبریز پای درس آقای یوسف شعار؛ تا گرویدنش به مارکسیسم و شرکتش در فعالیت‌های دانشجویی و سپس‌تر پیوستنش به گروه موسوم به فلسطین و دستگیری‌اش توسط ساواک در سال ۱۳۴۸؛ تا دوران طولانی زندان و سرانجام آزادیش از زندان در سال ۱۳۵۶. و بعد از انقلاب ۵۷، حضورش در شورای نویسندگان نشریه راه کارگر و از پی‌بالاگرفتن سرکوب و حشیانه رژیم اسلامی، خروج مخفیانه از ایران در نیمه سال ۱۳۶۱ و بالاخره سال‌های دراز تبعید.

اما، من در این مجال اندک، مایلم بر میراث فکری این انسان فرهیخته و مبارز نجیب راه سوسیالیسم درنگ کنم. من این‌جا به اجمال به مهم‌ترین فرازهای فعالیت فکری و نظری هدایت در قالب دو دوره اشاره می‌کنم: از سال ۵۸ تا اواخر دهه ۶۰ شمسی / ۹۰ میلادی؛ و از آغاز دهه ۸۰ شمسی / ۲۰۰۰ میلادی به بعد.

نخستین اثر برجسته هدایت کتابی بود درباره ولایت فقیه که در تابستان ۱۳۵۸ در تهران منتشر شد که ضمن افشای سرشت ارتجاعی نظریه‌ی ولایت فقیه و ناسازگاری بنیادین آن با الزام‌های استقرار هر شکل از دموکراسی، از جمله دموکراسی لیبرال، نشان می‌داد که ولایت فقیه نظریه‌ای متاخر بوده و حتا بدعتی است در باورهای بنیادین شیعه که هرگونه حکومتی را در عصر غیبت نامشروع می‌دانست و برپایی حکومت اسلامی را ناممکن. با انتشار نشریه راه کارگر در آذر ۱۳۵۸، هدایت سلسله مقاله‌هایی را در نقد قانون اساسی دست‌پخت مجلس خبرگان رژیم نوشت که هوشمندانه و دقیق بود. از دیگر کارهای ارزشمند هدایت در این دوره، می‌توان از جزوه‌ای نام برد که در سال ۶۰ نوشت که با بررسی آماری تولیدات صنعتی و نظامی آمریکا و شوروی و مقایسه آن‌ها نشان می‌داد که ادعای برتری بلوک شرق در تناسب قوای جهانی و حتا توانایی بلوک شرق برای رقابت اقتصادی با بلوک غرب، افسانه‌ای بیش نیست.

نکته‌ای که در این‌جا لازمه و مایلم بر آن تأکید کنم اینه که، در اون سال‌ها، همه‌ی سازمان‌ها و گروه‌های چپ - جز یکی دو محفل و سازمان کوچک، آبشخور فکری‌شون یک‌سر کمونیسم روسی بود؛ اختلاف بین اون‌ها اساساً بر سر تاکتیک بود، یعنی چگونگی مواجهه با رژیم برخاسته از انقلاب. برخی به‌درستی بر سرشت ارتجاعی رژیم اسلامی پای می‌فشردند و به مقابله با آن برمی‌خاستند و دیگری بر خصلت مترقی و ضدامپریالیستی رژیم و از این‌رو هم‌دستی با آن. یعنی چون نیک بنگری زرادخانه‌ی فکری هر دو طیف از سرچشمه‌ی واحدی سیراب می‌شد و غالباً از مقدماتی واحد به نتایج متفاوتی می‌رسیدند. به جرات می‌توان گفت جز استثناهایی که پیش‌تر اشاره کردم، تقریباً هیچ‌یک از آثار اون گروه‌ها و سازمان‌ها امروز قابل بازنشر نیست، یعنی چیزی نیست که شما امروز دست جوان مشتاقی بدهید و بگویید این نوشته حاوی نکته‌ی آموزنده‌ی است. البته این بدان معنی نیست که دیگریانی که به‌طور کلی بیرون از سنت فکری چپ قلم می‌زدند، تخم دوزرده گذاشته بودند یا اثر مشعشعی پدید

آورده بودند، اما این سرگذشت جنبش ماست که روایت می‌شه. هدایت ما تافته‌ی جدا بافته نبود و از حیث فکری از همان محدودیت‌هایی رنج می‌برد که دیگران. اما هدایت جان‌پی‌قراری داشت و روحیه‌ی حقیقت‌جو و نقادش سبب می‌شد که همیشه موضوع کارش رو جدی بگیره و تا ژرفای آن رو به کاود و هر مطلبی که می‌نوشت به‌راستی حاصل عرق‌ریزان روح بود. هدایت همیشه می‌گفت که آدم برای آن که دو صفحه مطلب بنویسه باید بشینه دست کم یک کتاب بخونه. همین روحیه پژوهشگر او سبب می‌شد که کم‌تر پی‌گذار به آب بزنه، و راز ماندگاری نوشته‌های هدایت در همینه! همینه که کتابش درباره‌ی ولایت فقیه که بیش از چهل سال پیش نوشته هنوز می‌شه خوندش و هنوز می‌شه بهش مراجعه کرد. این ویژگی کارهای هدایت در سال‌های تبعید و با گسست هر چه بیش‌تر او از مارکسیسم روسی، و گسترده‌تر شدن افق‌های دید او درخشان‌تر از پیش شد.

در نیمه‌ی دهه‌ی ۶۰ شمسی، هدایت سه مطلب مهم در پیوند با جنبش کارگری در دور دوم نشریه راه کارگر در تبعید نوشته. یکی شون، مقاله‌ی تحلیلی‌ست در باب کورپوراتیسم تحت عنوان خطر تشکلهای سازش طبقاتی در کشور ما. کورپوراتیسم مشتق از واژه لاتین Corpus است به معنای پیکر؛ و مراد از آن، رویکردی‌ست که جامعه رو هم‌چون پیکر آدمی می‌بینه که اندام‌های آن در هماهنگی با هم و تحت فرماندهی مرکزی به‌نام مغز فعالیت می‌کنند. این مقاله، بنیاد سیاست راه کارگر در قبال تشکلهای کارگری رژیم هم‌چون خانه کارگر و شوراهای اسلامی بود؛ چنان‌که این تشکلهای را نه به‌عنوان تشکلهای رفرمیستی یا به‌اصطلاح زرد در سرمایه‌داری‌های متعارف، بلکه تشکلهای سیاه که امتداد ابزارهای ایدئولوژیک و سرکوب رژیم در محل‌های کارند، خصلت‌بندی می‌کنه. آن دو دیگر، یکی مطلبی بود درباره‌ی تجربه‌ی سازماندهی کوساتو (کنگره اتحادیه‌های کارگری آفریقای جنوبی) و دیگری کمیسیون‌های کارگری اسپانیا. که به‌نحو درخشانی پنبه‌ی این دگم را که سازمان‌دهی در شرایط سرکوب ناممکن است را می‌زدند. هدایت بعدتر کتاب کمیسیون‌های کارگری اسپانیا نوشته‌ی کاماچو را از زبان فرانسه برگرداند که روایت دست اول یکی از سازمان‌گران برجسته‌ی جنبش کارگری اسپانیا در دوره‌ی دیکتاتوری فرانکوست. کمیسیون‌های کارگری اسپانیا در واقع تلاقی‌گاه سطوح گوناگون سازماندهی - مخفی، نیمه‌مخفی و علنی - بودند و یکی از سرچشمه‌های اصلی ایده‌های نشریه راه کارگر در باره‌ی اهمیت هسته‌های مخفی کارگری، محافل کارگری، نهادهای کارگری ژلاتینی، ترجمان عملی جبهه واحد کارگری و ضرورت تمرکز بر خواست‌های بی‌واسطه کارگران. کمیسیون‌های کارگری تشکلهای توده‌ای علنی بودند اما قانونی نبودند.

در پایان این دوره که مُقارن با مقطع فروپاشی شوروی‌ست، هدایت مطلبی با عنوان «بحران ملیت‌ها در شوروی و شعار حق تعیین سرنوشت» می‌نویسه. این مقاله نه تنها در زمان انتشارش، یعنی قریب به ۳۵ سال پیش، یکی از نادر نوشته‌های کارشده و با کیفیت در زبان فارسی در زمینه‌ی مساله‌ی ملی از نظرگاه چپ بود، بلکه تا هنوز به‌گمانم ارزش خودش رو حفظ کرده و خواندنی‌ست. هدایت در این مقاله، شرحی انتقادی از آرای نخستین مارکس و انگلس در قبال مساله‌ی ملی و حق تعیین سرنوشت (از جمله رای انگلس درباره‌ی ملت‌های تاریخی و ملت‌های بدون تاریخ) و سیر تحول دیدگاه‌های اون‌ها نسبت به مساله‌ی ملی، به‌دست می‌ده. به این ترتیب، نقد رویکرد کمونیسم روسی به مساله‌ی حق تعیین سرنوشت ملیت‌ها، سرآغاز تمرکز هدایت بر مساله ملی، حق تعیین سرنوشت، فدرالیسم

همچون پروژه‌ای مشخص برای حل مسأله‌ی ملی، و نقش ملیت‌ها یا اِتنیک‌ها در شالوده‌ریزی دموکراسی در ایران‌ست.

دوره دوم، یعنی سال‌های ۸۰ شمسی / ۲۰۰۰ میلادی، تمرکز هدایت بر مسأله ملی‌ست. در این دوره هدایت ۱۴ مقاله‌ی غالباً بلند نوشته که ۱۱ تای اون‌ها دریاره‌ی جنبه‌های گوناگون مسأله ملی و حق تعیین سرنوشت است، و ۳ تا به‌طور مشخص در باره‌ی مسأله‌ی فدرالیسم، که به سیر تکوین تاریخی ایده‌ی فدرالیسم، شکل‌های مختلف تحقق اون در کشورهای مختلف، نسبت اون با دموکراسی و حل مسأله‌ی ملی در ایران می‌پردازه. این متن‌های چهاردگانه بی‌شک در شمار بهترین کارهاست (البته محدود)، که در سنت چپ در حوزه‌ی مسأله ملی در ایران شده. هدایت در این رشته مقالات علاوه بر بررسی مبسوط مسأله‌ی ملی از حیث نظری و تاریخی، به موضوع‌های مهمی، مثل خشونت سیاسی و فرهنگی علیه ملیت‌ها؛ مسأله‌ی شونیسیم فارس؛ زبان به‌مثابه‌ی کانون قدرت؛ زبان و هویت ملی؛ رابطه‌ی حاکمیت، تمامیت ارضی و حق تعیین سرنوشت؛ رابطه‌ی میان حق شهروندی به‌منزله‌ی حق فردی با حق تعیین سرنوشت به‌مثابه‌ی حق جمعی خلق‌ها یا ملیت‌ها می‌پردازه. هدایت مناسب‌ترین راه‌حل چیرگی بر مشکل دیرپای تمرکز قدرت و به‌تبع آن شکاف مرکز- حاشیه در ایران رو، از یک‌سو؛ و از سوی دیگه، نابرابرهای گسترده و درهم‌تنیده‌ی اقتصادی، فرهنگی، زبانی، مذهبی در میان اِتنیک‌ها یا ملیت‌های ساکن ایران رو در توزیع افقی و عمودی قدرت در قالب یک ساختار سیاسی به‌راستی دموکراتیک و فدراتیو می‌دونست. و راه رسیدن بهش رو در مبارزه‌ی همبسته‌ی همه‌ی ملیت‌ها و پیوند این مبارزه با مبارزه‌ی، به‌قول هدایت، بلوک‌های دیگر برای حقوق دموکراتیک، به‌ویژه مبارزه زنان علیه ستم‌کشی، و کارگران و زحمت‌کشان می‌دونست.

مسأله‌ی دیگری که در این دوره در کانون توجه هدایت است، اصلاحات و اصلاح‌طلبی در ایران است، یعنی داغ‌ترین و چالش‌انگیزترین موضوع سیاست دست‌کم در آن سال‌ها. مداخله‌ی هدایت در این عرصه نیز در خور توجه‌ست. او یکی از صداهای کیفی در نقد گفتمان اصلاح‌طلبی در ایران بود. در این دوره، هدایت هفت مقاله ارزشمند در نقد اصلاح‌طلبی و تبیین الزام‌های گذار از جمهوری اسلامی نوشت و پنج مقاله در ارزیابی از انقلاب ۵۷. تمرکز او در این رشته از مقالات بر نقد رویکرد اصلاح‌طلبان در قبال انقلاب و ناممکن بودن اصلاحات بنیادی در جمهوری اسلامی بود؛ و در همان حال هدایت در پرتو یک بررسی بازنگرانه از انقلاب ۵۷، تأکید می‌کنه که برخلاف تصور شایع در میان اغلب چپ‌ها، انقلاب‌ها لزوماً مترقی نیستند و انقلاب می‌تواند به واسطه‌ی سرشت رهبری و گفتمان حاکم بر آن، و بدیلی که در برابر ساختار سیاسی مستقر می‌نهد، ارتجاعی و واپس‌گرایانه باشد.

هدایت با با عطف توجه به نمونه‌هایی همچون رژیم نازی‌ها در آلمان، فاشسیم موسولینی در ایتالیا، رژیم استالینی در شوروی، به بررسی ویژگی‌های رژیم‌های توتالیتر یا تمامیت‌خواه می‌پردازه و جمهوری اسلامی را در تمایز از دیکتاتورهای معمولی یا اقتدارگرا، یک رژیم ایدئولوژیک دینی و تمامیت‌خواه و شبه‌فاشیستی خصلت‌بندی می‌کنه و بر این باور بود که برگزاری انتخابات‌های محدود و محدودترشونده در چارچوب جناح‌های مختلف بلوک قدرت از سرشت تمامیت‌خواه آن نمی‌کاهد. و تأکید داشت که رژیم‌های توتالیتر در مقابل هر گونه اصلاحات به‌شدت مقاومت می‌کنند و راه اصلاح

بنیادین وضع موجود از مجرای انقلاب می‌گذرد. و انقلاب یعنی به میدان آمدن توده برای به‌دست‌گرفتن سرنوشت خود.

هدایت هم‌چنین در بحث رابطه‌ی انقلاب و خشونت، می‌کوشید نشان بده که انقلاب و خشونت مفاهیمی هم‌تا و هم‌سان نیستند. انقلاب‌ها لزوماً خشونت‌بار نیستند، به‌همان‌سان که رفرم‌ها لزوماً مسالمت‌آمیز. و انقلاب مفهومی است در مقابل رفرم، و نه در برابر مسالمت؛ و خشونت مفهومی است در مقابل مسالمت. مخالفان انقلاب غالباً با تردستی جای دوتایی‌های انقلاب / رفرم و خشونت / مسالمت را عوض می‌کنند و انقلاب را مترادف خشونت، و رفرم را مترادف مسالمت جا می‌زنند.

در این دوره هدایت دوباره به مسأله ملی برمی‌گردد اما با تاکیدهایی که آن را تا حدی از بحث‌های قبلی آن متمایز می‌کند. در بحث‌های متاخر هدایت درباره مسأله ملی، هدایت خطر ناسیونالیسم قومی، خطر جداسری را برجسته می‌کند، در مواجهه با ناسیونالیسم پان‌ترکیستی بر ناسیونالیسم مدنی و دموکراتیک تاکید می‌کند، یعنی احساس تعلق و تعهد به آزادی، و حقوق برابر شهروندی سوی تعلقات قومی، فرهنگی و مذهبی. هدایت اگر در دور قبل از منظر حقوق خلق‌ها یا ملیت‌ها به مسأله ملی نگاه می‌کرد، در این دور، علاوه بر آن، بر هم‌زیستی خلق‌ها یا ملیت‌ها تاکید بیش‌تری می‌گذارد. در این‌باره به دو مطلب از او می‌توان اشاره کرد یکی، بیانیه‌ای است که با رفیق و همراهش محمد آزادگر، تحت عنوان «اطلاعیه دو تن از فعالین جنبش فدرال دموکرات آذربایجان» در سال ۲۰۱۸ منتشر کرد، که در آن دلایل جدایی خود را از «جنبش فدرال دموکرات آذربایجان» توضیح می‌دهند، که جان‌مایه‌ی آن مرزبندی با ناسیونالیسم قومی و تاکید بر همبستگی خلق‌ها و دفاع از جنبش آزادی و عدالت‌خواهی در سراسر ایران؛ و دومی، «آیا رفراندوم در کردستان عراق به معنی حق تعیین سرنوشت است؟»، که حاوی انتقاد از سیاست رهبران اقلیم کردستان مبنی بر جدایی از عراق است. هدایت از همبستگی خلق‌ها یا ملیت‌ها دفاع می‌کرد و نه جدایی آن‌ها از یک‌دیگر؛ در همان حال که قاطع از حقوق خلق‌ها و ملیت‌ها دفاع می‌کرد. در فراز مهمی از بیانیه‌ای که بهش اشاره کردم، او مده که: ما بر این باوریم که نه چپ ایران می‌تواند بدون توجه به مسأله ملی ریشه عمیقی در کشور ما داشته باشد و نه ملیت‌ها و خلق‌های ایران می‌توانند بدون پیوند با جنبش سیاسی و اجتماعی دموکراتیک، که چپ می‌تواند پرچمدار راستین آن باشد، در مسیر هدف‌های خود گام بردارد.

در همین دوره، و در شرایط تشدید بیماری، هدایت دو کار نظری درخشان انجام می‌دهد، یکی در باره‌ی مجلس موسسان و دیگری درباره قهر و خشونت؛ که با قطعیت می‌توان گفت که در زبان فارسی، نوشته‌ای درباره‌ی مجلس موسسان با چنین غنایی وجود ندارد - پیش‌ترها یکی دو کار خوب در این عرصه صورت گرفته بود که به‌مثال به تاریخچه‌ی بحث مجلس موسسان قبل از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و بعد از آن در میان بلشویک‌ها و غیره می‌پرداخت، اما این که ایده‌ی مجلس موسسان را از دل انقلاب‌های دموکراتیک، از انقلاب انگلیس در سده هفدهم تا به امروز دنبال کنی، به رابطه‌ی مجلس موسسان با تأسیس نظام آینده، رابطه‌اش با شوراها و غیره پردازی، در زبان فارسی بی‌همتاست و از قول دوستی (که در به‌در به دنبال مقاله‌ای دندان‌گیر درباره مجلس موسسان در معتبرترین ژورنال‌های چپ به زبان انگلیسی گشته) من اضافه می‌کنم که در زبان‌های خارجی هم نمونه‌اش نیست. چکیده‌ی حرف هدایت این است که خواست تشکیل مجلس موسسان یک مطالبه دموکراتیک است و نه

بورژوازی یا سوسیالیستی. به همان سان که حق آزادی بیان یک حق دموکراتیک است و نه بورژوازی یا سوسیالیستی. این که شما از حق آزادی بیان برای تبلیغ سرمایه‌داری یا سوسیالیسم استفاده می‌کنید بحث دیگریست و نهایتاً محتوای آزادی بیان را رقم می‌زند. در مورد نهادها، از جمله مجلس موسسان، هم داستان همین است. حق تشکیل این یا آن نهاد هنوز چیزی در باره‌ی سرشت آن نهاد به ما نمی‌گوید و ترکیب آن نهاد است که نهایتاً جهت‌گیری آن را بر ملا می‌کند.

کار درخشان دیگر او، «تأملی درباب قهر و خشونت» است. که به پرسش‌هایی از این دست می‌پردازد که خاستگاه خشونت چیست؟ آیا ریشه‌های خشونت را باید در روان آدمی جست؟ نقش مذهب در این میان چیست؟ خشونت چه دخلی به سرمایه‌داری دارد؟ نسبت خشونت با انقلاب کدام است؟ مارکسیسم در این باره چه می‌گوید؟ متفکران دیگر نظیر والتر بنیامین، هانا آرنت، ژیک، یا حتا آدم‌های دست راستی مثل کارل اشمیت در این باب چه گفتند؟ هدایت برای آن که رابطه‌ی ساخت سیاسی و خشونت درون آن را بتواند خوب توضیح دهد باید به «اقتصاد سیاسی» عنایت می‌کرد. از این رو هدایت دوباره سراغ گروندریسه و متد مارکس، متد دیالکتیکی مارکس، می‌رود؛ کتاب «رقص دیالکتیک» برتل اولمن را می‌خواند.

اما همان‌طور که پیش‌تر اشاره کردم کار اخیر رو در اوج بیماری و در شرایط بسیار نامساعدی نوشت و نتوانست آن را چنان که می‌خواست به پایان برساند.

هدایت در این دوره، چندین مطلب ارزشمند دیگر درباره‌ی انتخابات در جمهوری اسلامی، بحران هسته‌ای و چند موضوع دیگر نوشت. اما هدایت تنها به مسایل ایران فکر نمی‌کرد، به مسایل بین‌المللی هم توجه درخوری داشت. در همین دوره او مطلب کارشده‌ی بلندی در باب بحران اقتصادی ۲۰۰۸ جهان سرمایه‌داری نوشت، تحت عنوان: فانتزی ایدئولوژیک نئولیبرالیسم و شبیخون آزادگانگسترهای مالی؛ مقالاتی در باره‌ی خاورمیانه، آفریقای جنوبی، یونان، اسپانیا، اسکاتلند، خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا، انقلاب ۲۰۱۴ اوکراین و حمله روسیه به اوکراین ۲۰۲۲ نوشت؛ و یک بررسی انتقادی از تجربه‌ی انقلاب‌های رنگی و بهار عربی از منظر سازماندهی و رهبری.

علاوه بر همه‌ی این‌ها، هدایت در این دوره، خاطراتی از سال‌های گوناگون زندگی، از کودکی تا زندان و تبعید؛ و همین‌طور از جان‌های شیفته‌ای که عاشقانه دوستشان می‌داشت را بر قلم آورده که به قول مارگوت بیگل، شگفت‌انگیز و پُر راز و رمزند! نام‌های ماندگاری چون، بیژن جزنی و یارانش، یوسف آلیاری، عباس حجری، داود صلح‌دوست، عنایت سلطان‌زاده.

صفحه‌هایی از خاطرات هدایت (البته حتا نوشته‌های سیاسی او) مایه‌هایی از طنز دارند که گهرا و دلچسب‌اند. مجموعه‌ای از این خاطرات، تحت عنوان «یادها و خاطره‌ها» همراه با کتاب دیگری از هدایت با نام «تأملی درباب قهر و خشونت» سال گذشته به‌دست نشر مهری به چاپ رسید. چند سطری از خاطره‌ای از تبعید او به زندان یزد را انتخاب کردم که به‌عنوان حُسن ختام این مقال براتون بخونم. هدایت تعریف می‌کند که وقتی به زندان یزد تبعید شده بود، زندان یزد، زندان کوچکی بود با شمار اندکی زندانی. تا این که ماموران ژاندارمری بیش از هفتاد نفر از روستاییان نگون‌بخت اردکان یزد را به خاطر دعوایی بر سر چاه‌های آب، دستگیر و روانه‌ی زندان یزد کرده بودند. هدایت می‌نویسد:

«زندانیان یزد ظرفیت پذیرش و ورود چنین تعدادی از افراد را نداشت. آن‌ها نه جایی برای نشستن و نه جایی برای خوابیدن داشتند و وقتی به آن‌ها می‌گفتند که بروید داخل اتاق، فشرده‌تر از کنسرو ماهی ساردین می‌شدند و بیشتر از نیمی از آنان اجباراً وسط حیاط می‌ماندند. زندان نه محل و وسیله کافی برای خوابیدن آن‌ها داشت و نه وسایل کافی آشپزی برای این تعداد از آدم‌ها. از همه بدتر، وجود یک توالی برای این همه آدم بود که صف داوطلبان ورود به آن در اول صبح شبیه امتحان ورودی در کنکور بود و به دلیل «آکوستیک» نبودن آن، گاهی صداهای تندتر از موزیک پاپ گروه‌های هارد متال از آن بیرون می‌زد. یک‌روز گروهی از تهران به نام بازرسی شاهنشاهی برای بازدید به زندان آمدند و روستائیان شروع کردند به گریه و دعای دسته‌جمعی به جان آریامهر که یکی از روستائیان غافل از ماجرا در میان این فضای ملکوتی دعا و ندبه با صدایی بلندتر از ترومپت در توالی، جو را برهم زد و هیات بازرسی سریع سر خر را برگرداند و رفتن را بر ماندن و پرس‌وجوی صوری ترجیح داد.»

گفتم نقل این خاطره، حُسن ختام این مقال باشه؛ اما نه، اجازه می‌خوام که در پایان این گفتار، فارغ از هر آنچه گفتم، صمیمانه‌ترین حرفم را بزنم: همه‌ی حسرت‌م این است که هدایت رو، اگرچه زود، ولی دیر شناختم؛ و اگرچه بسیار، اما کم آموختم، از منش و بزرگواری او، از فضل و دانش او. به‌درود هدایت عزیز!

بهرنگ، آوریل ۲۰۲۴